

چگونه امروزه ضد سرمایه‌دار باشیم؟

اریک اولین رایت / برگردان: کامران معتمدی

ضد سرمایه‌داری بودن تنها یک موضع اخلاقی علیه بی‌عدالتی نیست، بلکه ساختن نوعی بدیل است.



چکیده مترجم: اریک اولین رایت استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه ویسکونتین-مدسن و مارکسیست تحلیلی است. تخصص او در رضایت اجتماعی و بدیل‌های برابری‌طلب (egalitarian) سرمایه‌داری است.

او در این مقاله به چهار روش عمده برای مقابله با سرمایه‌داری می‌پردازد و خلاصه‌ای از مشخصات کلی هر رویکرد را ارائه می‌دهد. این رویکردها شامل درهم کوبیدن سرمایه‌داری، مهار سرمایه‌داری، فرار از سرمایه‌داری و فرسودن سرمایه‌داری است. به گمان من استدلال اصلی او در این مقاله این است: «برخی اوقات کاهش علائم بیماری بهتر از تلاش برای خلاص شدن از علل ریشه‌ای آن است.» و در انتها نتیجه می‌گیرد که «ما نیاز به روشی داریم که رویکرد پایین به بالا و جامعه محور چشم‌انداز استراتژیک آنارشیسم (رویکرد چهارم) را به رویکرد بالا به پایین و دولت‌محور سوسیال دموکراسی (رویکرد دوم) پیوند دهد. ما باید سرمایه‌داری را به‌گونه‌ای مهار کنیم که هرچه بیشتر قابل فرسایش باشد، و آن را فرسوده کنیم تا هرچه بیشتر مهار شود.»

برای بسیاری از مردم ایده ضد سرمایه‌داری بودن مسخره به‌نظر می‌رسد. بالاخره شرکت‌های سرمایه‌داری، نوآوری‌های فناورانه شگفت‌انگیزی در سال‌های اخیر برای ما به ارمغان آورده‌اند: گوشی‌های هوشمند و فیلم‌های آنلاین؛ خودروهای بدون راننده و شبکه‌های اجتماعی؛ صفحه نمایش جامبترن (Jumbotron) در مسابقات فوتبال و بازی‌های ویدئویی که هزاران بازیکن در سراسر دنیا را به هم متصل کرده‌است؛ هر کالای مصرفی قابل تصویری برای خرید از طریق اینترنت و ارسال به منزل مهیا است؛ افزایش فوق‌العاده‌ای در بهره‌وری کار از طریق فناوری اوتوماسیون رخ داده و بسیار بیش از این.

درست است که درآمد به شکل نابرابری در اقتصادهای سرمایه‌داری توزیع شده، اما در عین حال میزبان کالاهای مصرفی در دسترس و قابل خرید برای متوسط مردم و حتی فقرا در سراسر جهان بسیار افزایش داشته است. تنها ایالات متحده را بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۲۰۱۵ مقایسه کنید: درصد آمریکایی‌هایی که سیستم تهویه مطبوع، خودرو، ماشین لباس‌شویی، ماشین ظرف‌شویی، تلویزیون و لوله‌کشی داخلی دارند بسیار زیاد شده. امید به زندگی بیشتر و نرخ مرگ و میر کودکان کاهش یافته‌است.

در قرن بیست و یکم این گونه پیشرفت‌های پایه در استاندارد زندگی حتی در مناطق فقیر نیز رخ داده: استاندارد کالاها و مواد میلیون‌ها چینی از هنگامی که به آغوش بازار آزاد وارد شدند، بهبود زیادی داشته است.

بیش از این نگاه کنید که وقتی روسیه و چین تلاش می‌کنند تا بدیلی برای سرمایه‌داری بسازند چه می‌شود. غیر از سرکوب سیاسی و وحشی‌گری‌ها به لحاظ اقتصادی هم شکست می‌خورند. پس چطور می‌توان ضد سرمایه‌داری بود اگر به بهبود زندگی مردم اهمیت می‌دهید؟ این البته یک طرف داستان است؛ داستانی استاندارد.

این هم روی دیگر داستان: عیار سرمایه‌داری یعنی فقر در بطن فراوانی. این تنها نکته بد سرمایه‌داری نیست، اما مرگبارترین نقصان آن است. فقر گسترده، خصوصا بین کودکان که مشخصا مسئولیتی در این مخصصه ندارند، در جوامع ثروتمند که می‌تواند به راحتی ریشه‌کن شود سزاوار سرزنش است.

بله، رشد اقتصادی، نوآوری فناورانه، افزایش بهره‌وری و کاهش قیمت کالاهای مصرفی وجود دارد اما فقر و بی‌نواپی نیز همگام با این رشد اقتصادی سرمایه‌داری وجود دارد و خانه و زندگی بسیاری با پیشرفت سرمایه‌داری ویران می‌شود، زندگی بسیاری در سطوح پایین بازار کار متزلزل می‌شود و بسیاری از شغل‌شان دچار ملال می‌شوند.

سرمایه‌داری، بهره‌وری و بریز و بپاش عده‌ای را بسیار بالا برده، با این حال هنوز شمار زیادی به نان شب خود محتاجند. سرمایه‌داری همانطور که ماشین رشد است ماشین تشدید نابرابری هم است. گفتن ندارد که سرمایه‌داری با تقلای بی‌پایانش برای کسب سود، نابودکننده محیط زیست نیز هست.

این دو نکته هر دو از ویژگی‌های سرمایه‌داری هستند. این توهم نیست که سرمایه‌داری کیفیت زندگی را تغییر داده و بهره‌وری را بسیار بالا برده؛ اما این نیز توهم نیست که سرمایه‌داری انواع غیرضروری رنج آدمیان را هم باعث شده است.

نکته اساسی این نیست که آیا شرایط زندگی متوسط مردم در بلندمدت با اقتصاد سرمایه‌داری بهبود یافته یا نه، بلکه این است که آیا در این نقطه از تاریخ شرایط زندگی برای مردم با اقتصادی بدیل بهتر خواهد بود یا نه. درست است که اقتصاد مرکزگرا، اقتدارطلب و دولتی روسیه و چین در قرن بیستم شکست خوردند اما اینها تنها گزینه‌های موجود نیستند.

محل اختلاف اصلی که اختلافی پایه‌ای است، آنجایی است که سوال کنیم آیا ممکن است که بهره‌وری، نوآوری و پویایی را که در سرمایه‌داری وجود دارد، بدون آسیب‌هایش داشته باشیم. مارگارت تاچر در ابتدای دهه ۱۹۸۰ عبارت معروفی داشت: «هیچ بدیل دیگری وجود ندارد» اما دو دهه بعد مجمع اجتماعی جهان (World Social Forum) اعلام کرد «دنیا بی بدیل دیگر نیز ممکن است».

من استدلال می‌کنم که دنیایی دیگر، دنیایی که شرایط بهره‌مندی را برای اکثر مردم فراهم کند، قطعاً ممکن است. در حقیقت، المان‌های این دنیای جدید همین امروز هم ساخته شده‌اند و مسیر حرکت از این نقطه به آن مقصد هم مهیاست.

ضدسرمایه‌داری {بودن} ممکن است، نه تنها به عنوان یک موضع اخلاقی علیه آسیب‌ها و بی‌عدالتی‌های جهانی آن، بلکه به روشی کاربردی جهت ساخت بدیلی که تعداد بیشتری از مردم را به شکوفایی می‌رساند.

چهارگونه ضد سرمایه‌داری

سرمایه‌داری ضد سرمایه‌داری می‌زاید.

برخی اوقات مقاومت علیه سرمایه‌داری در قالب ایدئولوژی‌هایی سنجیده شکل می‌گیرد که هم به آسیب‌شناسی آن می‌پردازد و هم نسخه‌ای برای زدودن آن پیشنهاد می‌دهد. در بقیه موارد، ضدسرمایه‌داری ریشه در انگیزه‌هایی دارد که در سطح باقی مانده و عملاً تضادی با آن ندارد، مانند اندیشه‌های دینی که مردم را به سمت رد مدرنیته و عزت در جوامع کوچک‌تر سوق می‌دهند. اما همیشه و هر جا که سرمایه‌داری حضور داشته باشد ملال و مقاومت در برابر یکی از اشکال آن نیز وجود دارد.

به‌طور تاریخی، ضدسرمایه‌داری بر محور چهار منطق بنا شده‌است: درهم‌کوبیدن سرمایه‌داری، مهار سرمایه‌داری، فرار از سرمایه‌داری و فرسودن (آسیب‌زدن) به سرمایه‌داری.

این منطق‌ها اغلب همزمان یا به صورت ترکیبی وجود دارند اما هر کدام هم روش خود برای واکنش علیه سرمایه‌داری را دارند. این چهار گونه روش ضدسرمایه‌داری می‌تواند در قالب دو محور بیان شوند.

یک محور هدف استراتژی‌های ضدسرمایه‌داری است؛ فراتر رفتن از ساختارهای سرمایه‌داری یا به زبان ساده جلوگیری از آسیب‌های آن در حالی که محور دوم اهداف اولیه استراتژی‌ها را مشخص می‌کند؛ خواه هدف دولت یا دیگر نهادها در سطح خرد باشد یا فعالیت‌های اقتصادی افراد، سازمان‌ها و جوامعی در سطح کلان.

با در نظر گرفتن این دو محور به توپولوژی زیر می‌رسیم:

چهار منطق استراتژیک ضد سرمایه‌داری

هدف کلان استراتژی‌ها			
خنثی‌سازی مضرات	فرا رفتن از ساختارها		
مهار سرمایه‌داری	درهم‌کوبیدن سرمایه‌داری	کلان-سیاسی	هدف اولیه
فرار از سرمایه‌داری	فرسودن سرمایه‌داری	خرد-اجتماعی	استراتژی

۱. درهم‌کوبیدن سرمایه‌داری (Smashing Capitalism)

با نظر به اینکه سرمایه‌داری زندگی بسیاری از مردم را خراب کرده و قدرت طبقه حاکم را برای حفظ منافعش حفظ کرده، درک این نکته ساده است که ایده درهم‌کوبیدن سرمایه‌داری وجود داشته باشد.

استدلال این منطق از این قرار است: این سیستم فاسد است. هرگونه تلاشی برای مدارا با آن محکوم به شکست است. در صورت وجود نیروی مردمی قدرتمند ممکن است هرازگاهی برخی اصلاحات منجر به بهبود زندگی مردم شود اما این گونه بهبودها همیشه در برابر حملات شکننده و آسیب‌پذیر باقی خواهند ماند.

ایده‌ای که می‌گوید سرمایه‌داری می‌تواند موجب سامان اجتماعی مناسبی شود که در آن مردمان عادی به خودشکوفایی و زندگی معناداری برسند تماماً یک توهم است زیرا که سرمایه‌داری در هسته خود اصلاح‌ناپذیر است. تنها امید نابودی آن و خراب کردن آن و سپس بنای یک بدیل است. به قول آن سرود معروف کارگری، "[Solidarity Forever](#)"، «می‌توانیم دنیایی نو از خاکسترهای دنیای قدیم بنا کنیم».

اما چطور؟ چطور ممکن است که نیروهای ضدسرمایه‌داری قدرت کافی برای نابودی آن را جمع کرده و با بدیلی بهتر جایگزینش کنند؟ این کار در واقع وظیفه خطیری در برابر قدرت طبقات حاکم است که اصلاح را توهم می‌دانند؛ سد راهی

برای هدف انقلابی و ایجاد گسست در سیستم است. تئوری انقلابی ضد سرمایه‌داری که توسط مارکس شکل گرفت و توسط نین، گرامشی و دیگران گسترش پیدا کرد بحث‌های جذابی برای عملی شدن این ایده می‌دهد.

در حالی که در اکثر اوقات به نظر می‌رسد که سرمایه‌داری حمله‌ناپذیر است، در عین حال ماهیتی متناقض دارد که فساد و بحران را در درون خود ایجاد می‌کند. برخی اوقات این بحران‌ها به حدی می‌رسد که کل سیستم را آسیب‌پذیر و شکننده می‌کند.

در قوی‌ترین نسخه این تئوری گرایشی به عنوان «قوانین حرکتی» (“laws of motion”) «وجود دارد که می‌گوید بحران تضعیف‌کننده سیستم در طولانی مدت مانع از پایداری سرمایه‌داری است و این سیستم خودش را نابود خواهد کرد.

اما حتی اگر هیچ روند نظام‌مندی رای بحران‌های تضعیف‌کننده سیستم هم وجود نداشته باشد بحران‌های دوره‌ای اقتصادی سرمایه‌داری که سیستم را آسیب‌پذیر کرده و شکست آن را ممکن می‌کند قابل پیش‌بینی است.

این خوانش بستری فراهم می‌کند تا احزاب انقلابی بتوانند نیروهای مردمی را برای تسخیر قدرت دولت بسیج کنند خواه از طریق انتخابات یا از طریق برخوردی خشن. مادامی که کنترل دولت را بر عهده گیرند اولین وظیفه‌شان تغییر ماهیت دولت به گونه‌ای است که ابزاری مناسب برای گذار به سوسیالیسم را فراهم کند و سپس از قدرت خود برای سرکوب مخالفان حاضر در طبقات حاکم و متحدانشان استفاده کنند، ساختارهای سرمایه‌داری را فلج و نهادهای لازم برای سیستم اقتصادی بدیل را ایجاد نمایند.

در قرن بیستم، نسخه‌های متفاوتی از این نوع فهم گذار به سوسیالیسم و حرکات انقلابی در گوشه کنار جهان رخ داد. تقلای مارکسیسم انقلابی مملو از امید و خوش‌بینی بود تا نه تنها ادعای قوی علیه جریان موجود اقامه کند بلکه سناریویی پذیرفتنی برای خلق بدیلی رهایی‌بخش فراهم آورد.

این کار به مردم جرات می‌داد تا ایمان‌شان را در برابر مقاومت علیه سرمایه‌داری حفظ کنند و مطمئن باشند که تلاش‌ها و فداکاری‌هایشان روزی منجر به خلق دنیای بهتر خواهد شد. برخی اوقات این تلاش‌ها به ندرت به اوج می‌رسید و منجر به تصرف قدرت دولت می‌شد.

با این حال نتیجه چنین انقلاب‌هایی هرگز ایجاد بدیلی دموکراتیک، تساوی‌گرا و رهایی‌بخش برای سرمایه‌داری نبود. مادامی که انقلاب‌ها به نام سوسیالیسم و کمونیسم، آنچه را موجود بود نابود می‌کرد تا «دنیایی جدید از خاکسترهای کهنه» برپا کند و مشخصاً موجب فراهم‌آوری شرایط زندگی بهتری برای تعداد بیشتری از مردم شود، اما شواهد تلاش‌های قهرمانانه نشان داد که دنیایی جدیدی را که در رویایش بودند بوجود نیاوردند.

آنچه نهادی قدیمی را می‌شکست یک چیز بود و آنچه نهادهای نو و رهایی‌بخش از خاکستر آن ایجاد می‌کرد چیز دیگر.

اما چرا انقلاب‌های قرن بیستم منجر به قوی‌تر شدن بحث جذاب رهایی‌بخشی پایدار انسانی (sustainable human emancipation) نشد؟

برخی استدلال می‌کنند که شکست جنبش‌های انقلابی به دلیل مشخصات تاریخی خاص و شرایط ناخوشایند تلاش‌های اقتصادی در جوامع رو به عقب بوده، در حالی که توسط دشمنان نیز احاطه شده بودند. برخی دیگر معتقدند رهبران انقلابی خطاهایی استراتژیک کرده‌اند در حالی که برخی دیگر انگیزه رهبران را محکوم می‌کند: رهبرانی که پیروزی انقلاب را سر دادند بیش از آنکه به فکر توانمندسازی و رفاه توده‌ها باشند به فکر کسب قدرت خویش بوده‌اند.



هنوز برخی دیگر معتقدند آن شکست برای هرگونه تلاش رادیکال که موجب رخنه در سیستم اجتماعی شود ضروری بوده چرا که این حرکت شامل بخش‌ها و پیچیدگی‌ها و عواقب ناخواسته زیادی است. در نتیجه هرگونه تلاش برای رخنه در سیستم لاجرم به سمت نوعی آشوب می‌رود که نخبگان انقلابی، فارغ از گرایش‌شان، ناگزیر از عمل در برابر خشونت فراگیر و سرکوب‌ترتیب اجتماعی پایدار بوده‌اند. این خشونت‌ها اما در عوض منجر به نابودی امکان ایجاد یک سیستم جدید اجتماعی دموکراتیک و همه‌گیر شد.

فارغ از اینکه کدام یک از توضیحات درست است شواهد تراژدی‌های انقلابی در قرن بیستم نشان می‌دهد که درهم شکستن سرمایه‌داری به تنهایی استراتژی مناسبی برای رهایی‌بخشی اجتماعی نیست.

با این حال، ایده رخنه رهایی‌بخش در سرمایه‌داری هنوز کاملاً محو نشده است. حتی اگر مدتی است که شامل هیچ استراتژی مشخصی در خصوص نیروهای سیاسی نیست با این حال از آنجا که درباره واماندگی و خشم زندگی در جهانی مملو از نابرابری و پتانسیل محقق نشده برای شکوفایی انسان حرف می‌زند و سیستم سیاسی نیز روز به روز غیردموکراتیک‌تر و غیرپاسخگوتر می‌شود هنوز توانسته خودش را زنده نگه دارد.

برای گذار واقعی از سرمایه‌داری چشم‌اندازهایی که خشم را تشدید می‌کنند کافی نیست، برعکس منطق استراتژیکی لازم است که تا حدودی بتواند برخی از اهدافش را عملی کند.

۲. مهار سرمایه‌داری (Taming Capitalism)

مهم‌ترین بدیل درهم‌شکستن سرمایه‌داری در قرن بیستم مهار کردن آن بود. ایده محوری پشت جریان‌های ضدسرمایه‌داری چپ از نوع احزاب سوسیال-دموکرات (اشاره به سوسیال دموکراسی‌های اسکاندیناوی است).

ایجا استدلال پایه از این قرار است. سرمایه‌داری، وقتی به حال خود رها شود بسیار آسیب‌رسان است. و سطوحی از نابرابری ایجاد می‌کند که محل اتحاد اجتماعی است؛ مشاغل سنتی را نابود کرده مردم را برای تامین معشیت به جان هم می‌اندازد؛ عدم قطعیت و ریسک افراد و جوامع محلی را بالا می‌برد؛ و به محیط زیست آسیب می‌رساند. اینها عواقب پویایی ذاتی اقتصاد سرمایه‌داری است.

با این حال، می‌توان با ایجاد نهادهایی آثار و عواقب اینگونه خسارت‌ها و آسیب‌ها را کاهش داد. سرمایه‌داری لازم نیست به حال خودش رها شود، بلکه می‌تواند توسط یک سیاست دولتی به دقت طراحی شده مهار شود.

اما همین رویکرد نیز خالی از کشمکش نیست زیرا آنجا که می‌خواهد از قدرت طبقه سرمایه‌دار بکاهد به یقین مجادلاتی ایجاد خواهد شد که شاید موفقیت‌اش را نیز مخدوش کند و هیچ تضمینی برای موفقیت نیست. طبقه سرمایه‌دار و متحدان سیاسی‌شان مدعی‌اند که سیاست‌های تنظیمی و بازتوزیع که قرار است آسیب‌های سیستم سرمایه‌داری را کاهش دهد پویایی آن را نابود، رقابت را زمین‌گیر و مشوق‌های اقتصادی را بی‌اثر می‌کند. اینگونه استدلال‌ها یعنی عقل‌گرایی در خدمت کسب قدرت و برتری خود.

سرمایه‌داری می‌تواند توسط قواعد و سیاست بازتوزیع مشخصی محدود شده و از زیان‌هایش کاسته شود اما کماکان سود کافی نیز تولید کند. دستیابی به این همه نیازمند بسیج مردمی و اراده سیاسی است و اینکه هرگز روی روشنفکری خیرخواهانه نخبگان حساب نشود. در شرایط صحیح می‌توان در این جنگ پیروز شد و محدودیت‌هایی را سر راه سیستم سرمایه‌داری گذاشت تا آسیب کمتری داشته باشد.

ایده مهار سرمایه‌داری مانع آسیب‌های ساختاری و ذاتی این سیستم نیست؛ تنها عواقبش را کاهش می‌دهد. شبیه دارویی است که به‌گونه‌ای موثر نشانه‌های بیماری را کاهش می‌دهد به جای آنکه به ریشه اصلی مشکل سلامت بیمار بپردازد.

برخی اوقات همین داروها کافی است. والدین نوزاد تازه‌به‌دنیا آمده از بی‌خوابی و سردرد کلافه می‌شوند. یک راه آن است که یک آسپیرین مصرف کنند و با شرایط کنار بیایند، راه دیگر خلاص شدن از دست کودک است. برخی اوقات کاهش علائم بیماری بهتر از تلاش برای خلاص شدن از علل ریشه‌ای آن است.

در آنچه معمولاً «عصر طلایی سرمایه‌داری» خوانده می‌شود، حدوداً سه دهه بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست‌های سوسیال-دموکرات، خصوصاً در آن مکان‌هایی که به‌طور کامل اجرا شدند نتایج خوبی در جهت ایجاد سیستم اقتصادی انسانی داشتند.

سه خوشه از سیاست‌های دولتی به‌طور مشخص منجر به تخفیف آسیب‌های سرمایه‌داری شد: خطرهای جدی خصوصاً پیرامون سلامت، اشتغال و درآمد از طریق یک سیستم جامع و حدوداً عادلانه که شامل حال عموم بود و بیمه اجتماعی را تامین می‌کرد کاهش یافت.

دولت تامین‌کننده مجموعه بزرگی از کالاهای عمومی شد (که از طریق سیستم مالیاتی تامین مالی می‌شدند) و شامل تحصیلات ابتدایی و تکمیلی، مهارت‌های کاریابی، حمل و نقل عمومی، فعالیت‌های فرهنگی، تسهیلات سرگرمی، تحقیق و توسعه و پایداری اقتصاد کلان بود.

در نهایت، دولت سیستمی ایجاد کرد تا منفی‌ترین و جدی‌ترین رفتار سرمایه‌گذاران و شرکتهایی که در بازار سرمایه‌داری منجر به آلودگی هوا، ایجاد محیط کار و محصولات خطرآفرین، رفتار بازاری درنده و از این قبیل بود جلوگیری کند.

معنی این سیاست‌ها البته آن نیست که اقتصاد دیگر سرمایه‌داری نیست: سرمایه‌داران اساساً هنوز آزادند تا سرمایه را به فرصت‌های سودآور در بازار اختصاص دهند و بعد از پرداخت مالیات هرگونه که مایل باشند از سود به‌دست آمده استفاده کنند.

آنچه تغییر کرده آن است که دولت مسئولیت اصلاح سه نارسایی ساختاری بازارهای سرمایه‌داری را برعهده می‌گیرد: آسیب‌پذیری فرد در برابر خطر بازار، مدیریت و نظارت بر کالاهای عمومی، و عواقب منفی فعالیت‌های اقتصادی سودآور خصوصی. نتیجه کار نوعی از سرمایه‌داری است که کارکردهای خود را در عین کاهش نابرابری و ناسازگاری حفظ کرده‌است.

این سیستم ممکن است ترجیح سرمایه‌داران نباشد اما خوب کار می‌کند. حداقل کاری که در برابر سرمایه‌داری می‌توان انجام داد، محدود کردن آن است.

اما آن دوران طلایی، خاطره‌ای کوچک در دهه‌های درنده ابتدای قرن بیستم بود و گذشت. امروز همه‌جا، حتی در سوسیال دموکراسی‌های قوی شمال اروپا هم صحبت از پس گرفتن حقوق انسان در بیمه‌های اجتماعی، کاهش مالیات و کالاهای عمومی، مقررات‌زدایی (deregulate) تولید سرمایه‌داری و بازار و خصوصی‌سازی خدمات دولتی است. به مجموعه این تغییرات است که «نئولیبرالیسم» می‌گویند.

جهانی‌شدن کار را برای شرکت‌های سرمایه‌داری بسیار ساده کرده تا سرمایه خود را هر جا می‌خواهند ببرند و از مقررات کمتر و کارگران ارزان استفاده کنند. در حالی که تهدید پرواز سرمایه همراه با تغییرات فناورانه متعدد موجب تضعیف جنبش‌های کارگری شده و امکان بسیج سیاسی و مقاومت را پایین آورده‌است. همراه با جهانی‌شدن، افزایش مالی‌شدن سرمایه موجب خلق ثروت زیاد و نابرابری در درآمدها شده که به تبع آن نفوذ سیاسی مخالفان دولت‌های سوسیال دموکرات را افزایش داده‌است.

سرمایه‌داری به جای اینکه مهار شود، رها شده. احتمالاً آن سه دهه طلایی را باید واقعه تاریخی خارج از قاعده‌ای نامید که به دلیل شرایط ساختاری مطلوب و قدرت اجتماعی نیرومند امکان مدل‌های برابری طلب نسبی را فراهم آورده بود.

پیش از آن سرمایه‌داری سیستمی درنده بود و تحت نئولیبرالیسم دوباره درنده‌خویی‌اش را بازیافته و به شرایط عادی خود بازگشته است. احتمالاً سرمایه‌داری در طولانی‌مدت قابل مهار نیست. مدافعان انقلاب علیه سرمایه‌داری همیشه تاکید کرده‌اند که مهار آن توهمی بیش نیست، و تنها انحرافی در ساخت جنبش سیاسی برای سرنگونی آن است.

اما شاید قضایا اینقدرها هم وخیم نباشد. از طرفی اما جهانی‌شدن محدودیت‌های زیادی را سر راه دولت برای افزایش مالیات‌ها، وضع مقررات و بازتوزیع درآمد گذاشته، این ادعایی موثق است و مردم نیز آن را باور دارند، نه اینکه آن محدودیت‌ها کم اثر باشند. در سیاست، محدودیت‌های یک امکان تاحدودی از طریق باور به محدودیت‌ها ساخته می‌شود.

نئولیبرالیسم یک ایدئولوژی است که جای حساب کتاب محدودیت‌هایی که مانع خلق جهانی بهتر است از جانب نیروهای سیاسی قدرتمند حمایت می‌شود. هرچند شاید به نظر برسد سیاست‌هایی که سرفصل‌های اصلی سوسیال دموکراسی دوران طلایی را رقم زده بودند اثربخشی کمتری داشته و باید دوباره به آنها اندیشید، با این حال مهار سرمایه‌داری هنوز یکی از انواع ضدسرمایه‌داری است.

۳. فرار از سرمایه‌داری (Escaping Capitalism)

یکی از قدیمی‌ترین واکنش‌ها به سرمایه‌داری فرار از آن است.

فرار از سرمایه‌داری ممکن است در قالب یک ایدئولوژی سیستماتیک ننگند اما منطق شفافی دارد: سرمایه‌داری قوی‌تر از آن است که بشود نابودش کرد. در حقیقت مهار سرمایه‌داری نیاز به مجموعه اقداماتی دسته‌جمعی و پایدار دارد که غیرواقعی است و این سیستم نیز در کل سیستمی بزرگ و پیچیده است و مهار آن دشوار. قدرت حاکم قوی‌تر از آن است که بشود از جا برکنندش، سیستمی است که مخالف را درون خود می‌کشد و همیشه از مزیت‌هایش دفاع می‌کند. با ساختمان دولت نمی‌شود درافتاد. هرچه چیزهای بیشتری تغییر کند، چیزهای بیشتری بی‌تغییر باقی می‌ماند.

بهترین کار آن است که از خودمان در برابر آسیب‌های سرمایه‌داری محافظت کنیم و یا شاید همگی از مصائب آن به محیطی امن پناه ببریم. ما نمی‌توانیم دنیا را در مقایسه کلان تغییر دهیم اما می‌توانیم خودمان را از شبکه سلطه خارج کرده و جهانی کوچکتر به‌سان بدیل جهان موجود برای زندگی و شکوفایی خود بنا کنیم.

اقدام به فرار در بسیاری از واکنش‌های معروف به سرمایه‌داری بیان شده است.

کوچ کشاورزان به آمریکای غربی در قرن نوزدهم برای بسیاری الهام‌بخش کشاورزی باثبات و جایگزینی خودبسندگی برای کشاورزی برای بازار بود. فرار از سرمایه‌داری را می‌توان در شعار هیپی‌های دهه ۱۹۶۰ هم پیدا کرد، «turn on, tune in, drop out.» یا اقدامات برخی جوامع مذهبی، همچون امیش (Amish) برای ایجاد مرزی مستحکم میان خود و جامعه که تا جایی که امکان داشت آنها را از فشار بازار خلاص می‌کرد.

در این فضا است که مفهوم خانواده به‌سان «بهشتی در دنیای عاری از احساسات» به‌عنوان فضای اجتماعی مراقبت و عمل متقابل که در آن می‌توان از دنیای بی‌رحم بیرون به درون آن پناه برد شکل می‌گیرد، مفهومی بی‌رقیب در مقابل سرمایه‌داری. چیزی شبیه پیاده‌روی طولانی در طبیعت وحشی.

فرار از سرمایه‌داری عموماً شامل پرهیز از سیاست و اقدامات سازماندهی شده اشتراکی برای تغییر دنیاست. خصوصاً در دنیای امروز، فرار اغلب نوعی انتخاب استراتژیک برای سبک زندگی انفرادی است. برخی اوقات استراتژی فردگرایانه مستقل از ثروت سرمایه‌دار است، کلیشه بانکدار موفق در وال استریت که تصمیم می‌گیرد زندگی مدرن و رقابت مدام را رها کرده به ورمونت (Vermont) برود تا زندگی ساده و ارادی را در آغوش کشد و دور از جار و جنجال سرمایه و حواشی آن زندگی کند.



به دلیل {ویژگی} دوری از سیاست می‌شود رویکرد فرار از سرمایه‌داری را منتفی دانست خصوصاً آنجا که بیانگر مزیت‌هایی است که در قالب تفکر سرمایه‌داری به‌دست می‌آید. درک کسی که تصمیم می‌گیرد با تجهیزات گران‌قیمت کوه‌نوردی دل به دشت و صحرا بسپرد تا از شر معایب سرمایه‌داری خلاص شده و معنایی در زندگی بیابد دشوار است. فرار از سرمایه‌داری در حوزه‌های زیادی با سرمایه‌داری همپوشانی پیدا می‌کند.

جوامع بین‌المللی شاید با خواست فرار از فشار سرمایه‌داری ترغیب شوند و البته برخی اوقات نیز می‌توانند ارائه‌کننده مدلی برای روشهای دموکراتیک، اشتراکی و برابری‌طلب در زندگی باشند. مشخصاً تعاونی‌هایی که می‌خواهند از محیط کارهای سلطه‌جوی سرمایه‌داری رها شوند می‌توانند المانهایی چالش‌برانگیز برای سرمایه‌داری قلمداد شوند.

جنبش خودت انجام بده و «اقتصاد اشتراکی» با درآمدهای فردی غیرجاه‌طلبانه می‌تواند انگیزه‌ای برای گذران دوران ریاضت اقتصادی باشد اما در عین حال می‌تواند نشانگر فعالیت‌های اقتصادی باشد که کمتر به مبادله در بازار نیاز دارد. بیش از این و

در حالت کلی، سبک زندگی ساده و ارادی میتواند حرفهای بیشتری در رد مصرف‌گرایی و شیفتگی به رشد اقتصادی در سرمایه‌داری داشته‌باشد.

۴. فرسودن سرمایه‌داری (Eroding Capitalism)

چهارمین نوع از اشکال ضد سرمایه‌داری از همه کمتر شناخته شده‌است. و ریشه آن در تفکری است که در پیش رو خواهد آمد: تمام سیستم‌های اجتماعی اقتصادی ترکیب پیچیده‌ای از ساختارها، روابط و فعالیت‌های اقتصادی هستند. هیچ اقتصادی نه توانسته و نه می‌تواند تماما سرمایه‌داری باشد. سرمایه‌داری به مثابه شیوه‌ای برای سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی دارای سه جز کلیدی است: مالکیت خصوصی سرمایه، تولید برای بازار و کسب سود، و استخدام کارگرانی که صاحبان ابزار تولید نیستند.

سیستم‌های اقتصادی موجود سرمایه‌داری را با دیگر انواع روشهای تولید و توزیع کالا و خدمات ترکیب می‌کنند: از طریق دولت‌ها، روابط نزدیک خانوادگی برای تامین مایحتاج اعضا، از طریق شبکه جوامع محلی و سازمانها، از طریق سازمانهای دموکراتیک که توسط اعضا اداره می‌شوند، از طریق سازمانهای بازارمحور غیرانتفاعی، از طریق شبکه‌های همکاری دو طرفه در فرایندهای تولید و بسیاری شیوه‌های دیگر.

برخی از این شیوه‌های سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی می‌تواند ترکیبی از المانهای سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری باشد، برخی کاملا غیرسرمایه‌داری است و برخی ضدسرمایه‌داری. ما چنین سیستم‌های پیچیده‌ای را هنگامی که المانهای سرمایه‌داری در تعیین شرایط اقتصادی زندگی و دسترسی به وسایل معاش غالب باشد سرمایه‌داری می‌نامیم. تسلطی که بی‌اندازه مخرب است.

یکی از راه‌های به چالش کشیدن سرمایه‌داری ساخت روابط اقتصادی مشارکتی، برابری طلب و دموکراتیک در هر مکان ممکن و در فضاهای موجود و ترک‌های این سیستم پیچیده و سپس مقابله برای دفاع و توسعه از این اقدامات است.

ایده فرسودن سرمایه‌داری تصور می‌کند که این روش‌های بدیل پتانسیل آن را دارند که در بلند مدت سرمایه‌داری را از جایگاه غالبش به پایین کشد.

قیاس با اکوسیستمی در طبیعت شاید به روشن شدن این ایده کمک کند. به یک دریاچه فکر کنید. که شامل آب، با مقداری خاک مشخص، عوارض زمین، منابع آبی و شرایط آب و هوایی است. مجموعه‌ای از ماهیان و دیگر موجودات در این آب زندگی می‌کنند و گیاهان متنوعی در اطراف آن رشد می‌کنند.

مجتمعا تمام این المانها تشکیل‌دهنده اکوسیستم دریاچه هستند. (این سیستمی است که هر بخشی از آن روی بخش دیگر اثر می‌گذارد اما شبیه یک سیستم تک اورگانیزم نیست که تمام اجزا آن به صورت یکپارچه و هماهنگ با هم کار کنند).

در چنین اکوسیستمی، ممکن است که گونه‌ای از یک ماهی بیگانه که به صورت طبیعی در آن دریاچه وجود ندارد وارد آنجا شده باشد. برخی موجودات بیگانه بلافاصله بلعیده می‌شوند. برخی دیگر ممکن است در گوشه کنار دریاچه دوام آورند اما تغییر زیادی در زندگی روزمره اکوسیستم ایجاد نمی‌کنند. اما گاه و بیگاه موجودات بیگانه پیشرفت کرده و تبدیل به موجودات غالب می‌شوند.

چشم‌انداز استراتژیک فرسودن سرمایه‌داری تصور می‌کند که با معرفی قوی‌ترین انواع گونه‌های رهایی‌بخش فعالیت‌های اقتصادی غیرسرمایه‌داری در اکوسیستم سرمایه‌داری از توسعه خود محافظت کرده و روشهای گسترش عادات‌های خود را خواهد یافت. امید نهایی این است که به مرور این موجودات بیگانه بتوانند جایگاه باریک خود را واژگون کرده و مشخصات کل سیستم را تغییر دهد.

روش اندیشیدن درباره فرایند فراتر رفتن از سرمایه‌دار شبیه داستان معروفی است که درباره انتقال از دوران فئودالی پیش‌سرمایه‌داری به سرمایه‌داری در اروپا نقل می‌شود. روابط و کنش‌های اصلی سرمایه‌داری در اقتصاد فئودالی اواخر قرون وسطا و خصوصا در شهرها بود که شکل گرفت و ابتدا شامل فعالیت‌های تجاری، تولید صنعت‌گران تحت قوانین صنف و بانکداری بود.

این گونه از فعالیت‌های اقتصادی برای نخبگان فئودال مناسب بود و جایگاه‌شان را تقویت می‌کرد. همانطور که بازار این فعالیت‌ها گسترده می‌شد بیشتر ویژگی‌های سرمایه‌داری پیدا می‌کرد و در برخی مناطق حتی موجب انحطاط سیستم فئودالی می‌شد. در نهایت از خلال فرایندی آرام و بلندمدت در طی چند قرن ساختارهای فئودالی غلبه خود در گوشه و کنار اروپا را از دست داد؛ فئودالیسم فرسوده شده بود.

فرایند تغییر از فئودالیسم به سرمایه‌داری ممکن است که با تحولات بزرگ و حتی انقلاب‌ها شناخته شده باشد با این حال این وقایع سیاسی در واقع دست به فهم عقلانی اتفاقاتی زدند که پیش از آن در ساختارهای اجتماعی اقتصادی جامعه رخ داده بود.

چشم‌انداز استراتژیک فرسودن سرمایه‌داری فرایند به پایین کشیدن این سیستم از جایگاه غالبش را در روشی مشابه دنبال می‌کند: فعالیت‌های اقتصادی بدیل و غیرسرمایه‌داری در حفره‌ها و فرصت‌هایی که در نظام موجود وجود دارند شکل می‌گیرند؛ فعالیت‌هایی که چه به صورت خودبده‌خودی و چه مقابله‌جویانه به مثابه نتایج استراتژی آگاهانه‌ای در خلال زمان رشد می‌کنند، مناقشات که دولت را هم درگیر می‌کند؛ برخی اوقات برای محافظت از فضاها رشد و برخی اوقات برای تسهیل امکانات و پس از آن است که این روابط و فعالیت‌های غیرسرمایه‌داری به اندازه کافی در زندگی فردی و جوامعی که می‌توان گفت سرمایه‌داری دیگر در آنها وجه غالب را ندارد برجسته می‌شود.

این چشم‌انداز استراتژیک در برخی وقایع در نوعی آنارشیسم معاصر جلوه‌گر شده‌است. اگر سوسیالیسم انقلابی معتقد است برای درهم کوبیدن سرمایه‌داری باید قدرت دولتی را تصرف کرد، و سوسیال دموکراسی استدلال می‌کند که از دولت سرمایه‌داری باید برای مهار سرمایه‌داری استفاده کرد، آنارشیست‌ها عموماً استدلال می‌کنند که باید از دولت پرهیز کرد، حتی از آن صرف‌نظر کرد، چرا که در نهایت دولت ماشین سلطه است و نه آزادی.

آنها تنها امید بدیل‌رهایی از سرمایه‌داری، بدیلی که ایده‌الی برای برابری، دموکراسی و اتحاد است، را دارند که بر روی زمین ساخته شده و دائم مرزهایش را گسترش می‌دهد.

فرسودن سرمایه‌داری به عنوان یک چشم‌انداز استراتژیک بسیار فریبنده و دور از انتظار است.

فریبنده است چرا که معتقد است حتی زمانی که دولت اراده و علاقه‌ای برای بهبود در عدالت اجتماعی و تغییرات اجتماعی رهایی‌بخش نارد هم هنوز کارهایی برای انجام هست. می‌توان مشغول ساخت دنیای تازه شد نه از خاکستر قدیمی‌ها که از شکاف آنها.

دور از انتظار است چرا که به‌نظر بسیار نامحتمل است که با توجه به قدرت و ثروت زیاد شرکت‌های بزرگ سرمایه‌دار و وابستگی زندگی بسیاری از انسان‌ها به عملکرد صحیح بازار، انباشت فضای اقتصادی رهایی‌بخش در اقتصاد که سرمایه‌داری وجه غالب آن است واقعا بتواند منجر به کنارگذاشتن سرمایه‌داری شود. قطعاً اگر انواع فعالیت‌ها و روابط اقتصادی رهایی‌بخش غیرسرمایه‌داری بتوانند رشد کنند و به حدی برسند که تسلط سرمایه‌داری را به چالش بکشند این اقتصاد فرو خواهد ریخت.

فرسودن سرمایه‌داری یک فانتزی نیست. اما تنها در حالی ممکن است که با ایده سوسیال دموکراسی مهار سرمایه‌داری ترکیب شود.

ما نیاز به روشی داریم که رویکرد پایین به بالا و جامعه محور چشم‌انداز استراتژیک آنارشیسم را به رویکرد بالا به پایین و دولت‌محور سوسیال دموکراسی پیوند دهد. ما باید سرمایه‌داری را به‌گونه‌ای مهار کنیم که هرچه بیشتر قابل فرسایش باشد، و آن را فرسوده کنیم تا هرچه بیشتر مهار شود. یکی از مفاهیمی که به ما کمک می‌کند تا این دو مفهوم ضدسرمایه‌داری را بهم مرتبط کنیم اندیشیدن به مفهوم اتوپیاهای واقعی است.

اتوپیاهای واقعی (Real Utopias)

اتوپیای واقعی در ذات خودش مفهومی متناقض است. کلمه اتوپیا اولین بار توسط تامس مور در ۱۵۱۶ ساخته شد. او از ترکیب دو پیشوند یونانی eu به معنای خوب و ou به معنای نه به u رسید و آن را پیش از کلمه یونانی مکان، topos قرار داد. بنابراین یوتوپیا (U-topia) مکان خوبی است که در هیچ جا وجود ندارد. یک فانتزی کمال‌گرایی.

چطور می‌تواند چنین چیزی واقعی باشد؟ به نظر می‌رسد که واقعی‌گرایی یعنی دنبال هرگونه پیشرفت در این دنیا بودن و این هم نسبتی با کمال‌گرایی ندارد. در حقیقت، جستجوی کمال اقدامات عملی برای ساخت دنیای بهتر را کم اعتبار می‌کند. به قول معروف «بهترین، دشمن خوب است».

بنابراین خواه‌ناخواه تنش بین دو مفهوم واقعی و اتوپیا وجود خواهد داشت. تنش که به‌طور مشخص در ترکیب «اتوپیا واقعی» وجود دارد. نکته این است که بتوانیم در حالی که مشغول ساخت دنیای جدید و بدیلی برای وضع موجود هستیم در حالی که می‌دانیم چیزی به نام اتوپیای واقعی وجود ندارد اشتیاق عمیق خود برای دنیای انسانی که تعیین‌کننده مسیر حرکت ماست را حفظ کنیم.

بنابراین ایده اتوپیای واقعی بی‌مکانی اتوپیا را به در همین دنیا ساختن بدیلی رهایی‌بخش تبدیل می‌کند.

هدف کلان استراتژی‌ها			
خنثی‌سازی مضرات	فرا رفتن از ساختارها		
هدف اولیه	کلان-سیاسی	مهار سرمایه‌داری	درهم کوبیدن سرمایه‌داری
استراتژی	خرد-اجتماعی	فرار از سرمایه‌داری	فرسودگی واقعی سرمایه‌داری

اتوپیاهای واقعی می‌توانند در دل نهادها و ساختارهای موجود و هر جایی که امکانش وجود دارد ساخته شوند. اتوپیاهای واقعی هم مقصد و هم راه رسیدن را نشان می‌دهند. در اینجا چند مثال ذکر می‌شود.

تعاونی‌های کارگری اتوپیای واقعی است که از دل توسعه سرمایه‌داری بیرون آمده و دربرگیرنده سه مفهوم رهایی‌بخش ایده‌ال برابری، دموکراسی و اتحاد است. تمام اینها در شرکتهای سرمایه‌داری شکل گرفته‌است، جایی که قدرت در دست صاحبان و جانشینان‌شان است، فرصت‌ها و منابع داخلی مشخصا به‌گونه‌ای نابرابر توزیع می‌شود و رقابت مستمرا اتحاد را خراب می‌کند.

در شرکتهای تعاونی که کارگران صاحب آن هستند، تمام دارایی‌های شرکت در مالکیت کارکنان است که خود به‌گونه‌ای دموکراتیک، هر فرد یک رای، آن را اداره می‌کنند. در تعاونی‌های کوچک، این مدل از حاکمیت دموکراتیک می‌تواند در شکل همکاری و همبازی همه اعضا تحقق یابد، حال آنکه در تعاونی‌های بزرگتر کارکنان دست به انتخاب هیئتی برای مدیریت تعاونی می‌زنند.

تعاونی‌های کارگری ممکن است حتی ویژگی‌های سرمایه‌دارانه داشته باشند: مثلاً ممکن است کارگران موقتی استخدام کنند یا در برابر برخی اعضا با قومیت یا نژاد خاص تساهل لازم را نداشته باشند. از اینروست که تعاونی‌ها همیشه ارزش‌های ثابتی را نمایندگی نمی‌کنند.

با این همه آنها هنگامی که در فضای اقتصادی رشد کرده و ایده‌ال‌های اجرایی رهایی‌بخش خلق می‌کنند پتانسیل لازم برای فرسودن سلطه سرمایه‌داری را پیدا می‌کنند. دسته‌های کوچک‌تر تعاونی‌های کارگری می‌توانند شبکه‌سازی کنند و با اشکال مناسبی با همکاری عموم جامعه فعالیت‌های خود را گسترش داده و بخش بازار تعاونی را به وجود آورند، این بخش، تحت شرایط ویژه، می‌تواند به مقابله با سلطه سرمایه‌داری بپردازد.

کتابخانه‌های عمومی نمونه دیگری از اتوپیا واقعی‌اند. شاید در نگاه اول مثالی قدیمی به‌نظر برسد. کتابخانه‌ها بیش از همه نهادهای پایدار هستند که در تمام جوامع سرمایه‌داری پیدا می‌شوند. در ایالات متحد، سیستم کتابخانه عمومی در مقایسه کلان به دست اندرو کرانگی (Andrew Carnegie)، یکی از چپاول‌گران بی‌شرم و برحسته دوران طلایی، ایجاد شد. او مشخصاً ضد سرمایه‌داری نبود و خیرخواهی‌اش در حمایت از کتابخانه‌ها روشی برای تقویت سیستم سرمایه‌داری بود.

با این همه، کتابخانه، با توجه به تفاوت فاحشی که بین تصاحب یک کتاب در کتاب‌فروشی و کتابخانه است، اصول دسترسی و توزیعی ضد سرمایه‌دارانه را تجسم می‌بخشد.

در کتاب‌فروشی، شما در قفسه دنبال کتابی که نیاز دارید می‌گردید، قیمت‌اش را چک می‌کنید، و اگر استطاعت خریدش را داشته باشید و واقعا به آن نیاز داشته باشید به سمت صندوق رفته، پول مورد نظر را پرداخت و با کتابتان از آنجا خارج می‌شوید. در کتابخانه شما به سمت قفسه (این روزها بیشتر به سمت کامپیوتر) می‌روید تا ببینید که کتاب دلخواه‌تان موجود است یا نه، کتاب را پیدا کرده به باجه تحویل می‌روید، کارت خود را نشان داده و با کتاب خارج می‌شوید. اگر کتاب در امانت دیگری باشد وارد لیست انتظار می‌شوید.

در کتاب‌فروشی اصول توزیع مبتنی بر «توانایی پرداخت قیمت کتاب است»؛ در کتابخانه عمومی اما «مبتنی بر نیاز است.» در کتابخانه زمانی که بین عرضه و تقاضای کتاب تعادلی وجود نداشته باشد زمانی که فرد باید برای یک کتاب انتظار بکشد بیشتر می‌شود، سهمیه کتاب کمیاب با زمان مشخص می‌شود نه با قیمت.

لیست انتظار ابزار بسیار برابری‌طلبی است: یک روز در زندگی افراد با هم برابر است. یک کتابخانه با منابع مکفی کتاب می‌تواند بر اساس لیست انتظار خود کپی‌های بیشتری از کتب پرتقاضا سفارش دهد.

کتابخانه‌ها می‌توانند تنها مخزن انبار کتاب نبوده و هویت‌های عمومی چندمنظوره‌ای هم داشته باشند. کتابخانه‌های خوب مکانی عمومی برای جلسات و برخی اوقات کنسرت‌ها و دیگر اجراها فراهم می‌کنند و محلی برای ملاقات افراد هم‌سلیقه هستند.

البته کتابخانه‌ها نیز می‌توانند بخش‌های دفع‌کننده‌ای داشته باشند و رفتار نامناسبی در برابر برخی از مردم از خود نشان دهند. می‌توانند در بودجه‌بندی و تعیین اولویت‌های خود نخبه‌گرا باشند. کتابخانه‌های واقعی ممکن است ارزش‌های متناقضی را حتی بازتاب دهند. اما در مقایسه کلان آنها اتوپیایی واقعی و جایی برای تحقق ایده‌آل‌های برابری، دموکراسی و جوامع (community) هستند.

مثال پایانی از یک اتوپیای واقعی موجود اشکال جدید همکاری یک به یک (peer-to-peer) در تولید است که از درون عصر دیجیتال پدید آمده. احتمالاً معروف‌ترین مثال آن ویکی‌پدیا است. در طی یک دهه از ایجاد آن، ویکی‌پدیا سیصد سال بازار دایره‌المعارف‌ها را نابود کرد؛ طوری که در حال حاضر غیرممکن است که دایره‌المعارفی عمومی برای کسب سود تولید کرد.

ویکی‌پدیا در روشی کاملاً غیرسرمایه‌داری توسط صدها هزار ویرایشگر بی‌مزد در گوشه کنار دنیا تولید شد که می‌خواستند سهمی به عرصه عمومی ارائه کنند و دسترسی آن را برای عموم در همه جا و به‌طور رایگان فراهم کنند. منابع زیرساختی لازم ویکی‌پدیا توسط نوعی اقتصاد هدیه‌ای (gift economy) تامین مالی شد.

ویکی‌پدیا پر از مشکل است، برخی مدخل‌ها عالی و برخی دیگر فاجعه‌اند، اما مثالی فوق‌العاده از همکاری و تعاون در مقایسه کلان با بهره‌وری بالا و سازماندهی غیرسرمایه‌داری است.

مثال‌های بسیار زیادی در دنیای دیجیتال وجود دارد. اگر تصور کنیم که این مدل همکاری به دنیای تولید محصولات و نه تنها اطلاعات نیز توسعه پیدا کند، تصور تولید با همکاری یک به یک (p2p collaborative production) برای پایان دادن به سلطه سرمایه‌داری نیز ممکن است.

اتوپیاهای واقعی را همچنین می‌توان در پیشنهادات (proposals) تغییرات اجتماعی و سیاست‌های دولتی و نه تنها نهادهای موجود هم پیدا کرد. این نقش کلیدی اتوپیاهای واقعی در استراتژی‌های سیاسی بلند مدت در جهت عدالت اجتماعی و رهایی انسان‌ها است. یک مثال آن درآمد پایه غیر مشروط (unconditional basic income) است.

یک UBI بدون هیچ شرطی جریانی از درآمد کافی برای پوشش نیازهای اولیه را به همه می‌دهد. به عبارتی درآمدی برای یک زندگی متوسط و به لحاظ فرهنگی محترم شامل استانداردهای پایه زندگی را فراهم می‌کند. با به‌کارگیری آن مشکل گرسنگی بین‌فقر از بین می‌رود و در عین حال مقدمه‌ای برای ایجاد یک بدیل رهایی‌بخش فراهم می‌شود.

یک UBI مستقیماً فقر، به عنوان یکی از زیان‌های سرمایه‌داری را مهار می‌کند. و در عین حال ظرفیت فرسودن بلندمدت سلطه سرمایه‌داری از طریق ایجاد راهکارها و اشکال فعالیت‌های اقتصادی غیرسرمایه‌داری را نیز فراهم می‌کند. تنها به اثرات درآمد پایه در تعاونی‌های کارگران توجه کنید. یکی از دلایل شکننده بودن تعاونی‌های کارگری آن است که آنها نه تنها باید درآمد کافی برای پوشش هزینه تولید را ایجاد کنند بلکه باید درآمد پایه‌ای نیز برای اعضا خود فراهم کنند.

اگر درآمد پایه مستقل از موفقیت تعاونی در بازار تضمین‌شده باشد، تعاونی‌های کارگری رشد بسیاری خواهند داشت. این همچنین بدین معناست که خطر کمتری در هنگام وام گرفتن از بانکها دارند.

بنابراین، هرچند کمی عجیب، یک درآمد پایه بی‌شرط می‌تواند مشکل بازار اعتبار را نیز برای تعاونی‌های حل کند. همچنین موجب افزایش بسیار مشارکت در روش تولید یک به یک و بسیاری دیگر فعالیت‌های تولیدی می‌شود که خودشان درآمدی برای اعضایشان ایجاد نمی‌کنند.

مهار و فرسایش

بالاخره چطور می‌شود در قرن بیست و یکم ضدسرمایه‌دار بود؟

فانتری درهم کوبیدن سرمایه‌داری (رویکرد اول) را رها کنید. سرمایه‌داری قابل درهم کوبیدن نیست، حداقل اگر می‌خواهید تا آینده‌ای رهایی‌بخش داشته‌باشید. شما شخصاً می‌توانید بزیند به دل طبیعت و با کم کردن فعالیت‌های خود در اقتصاد پول و بازار از دست آن فرار کنید، اما این روش چندان جالبی برای بسیاری از مردم نیست، خصوصاً آنهایی که بچه دارند و مشخصاً در انتظار رشد پتانسیل‌های گسترده‌تری برای رهایی اجتماعی هستند.

اگر نگران زندگی دیگران هستید بالاخره باید به نحوی با ساختارهای سرمایه‌داری و نهادهایش معامله کنید. مهار و فرسودن سرمایه‌داری تنها امکانات ممکن است. شما باید در جنبش‌های سیاسی برای مهار سرمایه‌داری از طریق سیاست‌های عمومی و در پروژه‌های اقتصادی-اجتماعی برای مهار آن از طریق گسترش انواع فعالیت‌های اقتصادی رهایی‌بخش شرکت کنید.

ما باید یک دموکراسی اجتماعی پیشرو و پرانرژی بسازیم که نه تنها مضرات سرمایه‌داری را خنثی می‌کند بلکه اقدامات لازم برای ساخت یک اتوپیای واقعی با پتانسیل فرسودن سلطه سرمایه‌داری را نیز فراهم می‌سازد.

منبع: مجله [جاکوبین](#)

برگرفته از رادیو زمانه